

شرح زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام _ ۸

استاد اوجی شیرازی

دهه سوم محرم ۱۴۴۸ ه.ق _ قم

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرحیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صلّی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنةُ الله علی اعدائهم اجمعین.

الحمد لله الذی مَنّ علینا بولایتکم.

اَللّٰهُمَّ کُنْ لَوْلَیْکَ الْحُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی آبائِهِ فی هذهِ السَّاعَةِ، وَ فی کُلِّ سَاعَةٍ وَلَیَّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِیلاً وَ عَیْناً حَتّٰی تُسَکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَوِیلاً.

یا صاحب زمان!

ما فراموش کرده ایم آقا / کار دنیا بدون تو، لنگ است

بی حضور تو تا صف محشر / جلوی پای این جهان، سنگ است

ما فراموش کرده ایم آقا / با تو دنیا بهار می گردد

با تو بر روی موج خوش بختی / همه دنیا سوار می گردد

ما فراموش کرده ایم آقا / کعبه یعنی امام، یعنی تو

آیه، آیه، تمام قرآن را / شرح و تفسیر و روح و معنی، تو

(سیدی، عزیزٌ عَلَیَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَلَا تُرَى وَلَا أَسْمَعَ لَكَ حَسِيساً وَلَا نَجْوَى).

ما فراموش کرده ایم آقا / دردها از تو نسخه می گیرد

بی تو ای صاحب زمانه ی ما / روح و جان زمانه می میرد

ما فراموش کرده ایم آقا / تو بهار علی و زهرایی

رگ رگت خون مرتضی دارد / تو عزیز دل مسیحایی
 ما فراموش کرده ایم آقا / کن حلال این همه فراموشی
 آخرین ماه فاطمه، برگرد! / کن پراز نور، قلب خاموشی
 ما فراموش کرده ایم، اما / تو فراموشمان نخواهی کرد
 می کشد انتظارت این عالم / ای سفر کرده، از سفر برگرد!
 شعر بی روضه شعر بی نمک است / یا اباصالح، ای بهار حسین
 می رسد آن زمان که می خوانی / روضه ای بر سر مزار حسین
 بی گمان در کنار شش گوشه / از تن و آفتاب می خوانی
 با دو چشم تَرَت برای همه / روضه های رباب می خوانی
 پرده ی خیمه را کناری زد / دید قرص قمر به دست حسین
 ناگهان دید دست و پا می زد / روی دست حسین، هست حسین
 کاش دیگر نبیند این مادر / روی غرق به خون اصغر را
 یا نبیند به روی سرنیزه / غنچه ی ناشکفته پرپر را

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

أَلْسَلَامٌ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، الطُّفْلِ الرُّضِيعِ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ، الْمُتَشَحِّطِ دَمَاءَ، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ
 فِي حِجْرِ أَبِيهِ!
 يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِي يَا حُسَيْن!

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» (هود/۱۱۵)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.
 نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بَرُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ
 الزَّمَانِ.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات
 الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ، وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ، وَالزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ
فِيهَا تَعْتَدِي وَتَرْوَحُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالسَّبْطِ الْمُتَنَجِّبِ، وَالذَّلِيلِ الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ، وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ.

در قدم اول زیارت حضرت قمر بنی هاشم سلام الله علیه، بعد از اینکه عرض کردیم سلام خداوند متعال و خوبان درگاه
خدا، صباحاً و مساءً بر تو باد یا قمر العشیره، و بعد از آن که امام صادق علیه السلام چهار صفت را در بین صفات
نیکوی قمر بنی هاشم شمردند و یادمان دادند، چنین عرضه می داریم:

شما نسبت به چه کسی وفادار و تسلیم بودید؟ و چه کسی را تصدیق کردید؟ و خیر خواه چه کسی بودید؟
عرض شد که شاید اگر یک کلمه می گفتند و می فرمودند: للحسین علیه السلام، کفایت می کرد؛ اما اینجا امام صادق
علیه السلام پنج صفت برای سیدالشهداء علیه السلام، بلکه برای امام و امامت می شمارند.
و این دو نکته دارد:

یک نکته اشاره به بینش قمر بنی هاشم سلام الله علیه دارد.

نکته دوم اشاره به منش حضرت عباس علیه السلام دارد.

اینکه به جای نام سیدالشهداء علیه السلام، پنج صفت برای امام آمده است،
نکته اولش این است که وجود مبارک قمر بنی هاشم علیه السلام، این صفات را فقط نسبت یک برادر ندارند که بگویند
چون من نسبت خانوادگی و برادری با امام حسین دارم، پس باید به ایشان وفادار باشم. کما اینکه در جاهلیت چنین
بود که اگر کسی در عشیره ای بود و بزرگ عشیره به او دستوری می داد، خودش را ملتزم می دانست که به آن دستور
عمل کند؛ حتی اگر به قیمت ریخته شدن خونش باشد.

اما اینجا نکته اصلی این است که وقتی صفات امام را داریم بیان می کنیم، اشاره به معرفتی دارد که وجود مبارک
ابا الفضل العباس علیه السلام در دلشان نسبت به امام دارند.

یعنی وقتی صفت امام را می گویند عملاً دارند یادمان می دهند که ابا الفضل العباس، امام شناس است.

و وفادار نسبت به امامی است که:

خَلَفَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ است.

وَالسَّبْطُ الْمُنْتَجَبُ است.

وَالدَّلِيلُ الْعَالِمُ است.

وَالْوَصِيُّ الْمُبَلِّغُ است.

وَالْمَظْلُومُ الْمُهْتَزَمُ است.

و ما فکر نکنیم این معرفت الامام جایگاه پایینی است!

اینکه لقمان انقدر عظمت پیدا کرده است که نه پیغمبر بوده، نه وصی پیغمبری بوده، نه پادشاه بوده است، اما یک سوره به نام اوست و خداوند متعال نصیحت‌های لقمان به پسرش را در قرآن نقل می‌کند، یعنی این شخص خیلی آدم حسابی است.

مگر چی داشته لقمان؟

خدا در قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (لقمان/۱۲) ما به لقمان حکمت دادیم.

باز جای دیگری می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره/۲۶۹)

اگر به کسی حکمت داده شود، به او خیر کثیر داده شده است.

خدایی دارد موضوعی را خیر کثیر می‌نامد که این همه عظمت عالم را خلق کرده است:

يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ، يَا مَنْ فِي الْأَرْضِ آيَاتُهُ، يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ.

این همه عظمت را در این دنیا خلق کرده است، بعد می‌فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (نساء/۷۷)

پیغمبر به ایشان بگو متاع حیات دنیا قلیل است. یعنی خدا این همه عظمت را کوچک می‌داند، ولی یک چیزی را می‌فرماید کثیر!

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (بقره/۲۶۹) اگر به کسی حکمت داده شود، به او خیر کثیر داده شده است.

اگر روایات ذیل این آیه را ملاحظه بفرمایید، اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند:

✓ آن حکمتی که اگر به کسی داده شود، خیر زیادی نصیبش شده، معرفت الامام است.

لذا اینجا دارند به این مطلب اشاره می‌کنند و وقتی صفات امام را می‌آورند، یعنی دارند می‌گویند که اباالفضل العباس علیه السلام امامش را با این صفات می‌شناخت.

با وجود اینکه حضرت عباس سلام الله عليه عابدی است زاهد که در روایات ما آمده: «بَيْنَ عَيْنَيْهِ اثر السَّجُود.» بین دو چشم قمر منیر بنی هاشم جای سجده بود. اما آن صفتی که مدّ نظر است و امام سجاد علیه السلام و در بعضی از روایات امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، این است که: «كَانَ عَمُّنا الْعَبَّاسُ بن علي نَافِذُ الْبَصِيرَةِ، صُلْبُ الْإِيْمَانِ.» و این اشاره به معرفت قمر بنی هاشم علیه السلام دارد.

لذا نکته اول: بینش ابا الفضل العباس علیه السلام است و نگاه او به امام که یک نگاه جامعی است که معرفت الامام در تمام وجود ایشان رخنه کرده است.

وظیفه اول و آخر ما در زمان غیبت مشخص است. نمی‌خواهد لقمه را دور سر خودمان بچرخانیم.

— آقا، زمان فتنه است؟

بله، زمان فتنه است. زمانی است که فرمودند اگر یک نفر با اعتقادات صحیح از دنیا برود، لَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ. ملائکه تعجب می‌کنند! ولی واکسن دارد، راه برون رفت دارد.

راهش این است که فرمودند: إعرف امامك! معرفت پیدا کن نسبت به امامت.

پس بعد از اینکه می‌گوییم وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ...، صفت امام را می‌آوریم، یعنی امام صادق علیه السلام ضمن این زیارت دارند به ما یاد می‌دهند که:

وفا، میوه درخت معرفت است. اگر او را شناختم، این شناخت به وفا منتهی خواهد شد.

خیرخواهی مطلق نسبت به امام، میوه درخت معرفت است.

تسلیم امام بودن و تصدیق امام کردن، میوه درخت معرفت است.

لذا اینکه به جای اسم وجود مبارک سیدالشهداء علیه السلام، صفت امام را آوردند، دو نکته دارد:

نکته اول: اشاره دارد که امام حسین علیه السلام حائز صفاتی است که قمر بنی هاشم امامش را با این صفات می‌شناخت.

لذا شناخت امام با این صفات منجر شد که ابا الفضل العباس سلام الله عليه وفادار به او باشد.

نکته دوم: منشی است.

نفرمودند للإمام، بلکه صفات امام را فرمودند، یعنی جایگاه وفاداری ابا الفضل نسبت به اصل مسئله امامت است، نه یک شخص!

قمر بنی هاشم، با اینکه نسبتِ نسبِی دارند با امیرالمومنین و سیدالشهداء علیهم السلام، (و این هم جایگاه خیلی رفیعی است. خدایی نکرده اصلاً در صدد نیستیم که این نسب عظیم را بخواهیم کوچک بیانگاریم)؛ ولی اگر ایشان هیچ نسبتی

هم با امام حسین و امیرالمومنین علیهم السلام نداشتند، باز هم در وفا، نصیحت، تسلیم و تصدیق نسبت به سیدالشهداء علیه السلام سنگ تمام می گذاشتند.

قمر بنی هاشم علیه السلام، وفادار است نسبت به هر کسی که سبط النبی باشد، نسبت به هر کسی که مظلوم مهتضم باشد.

خیلی وقت ها متأسفانه ما در بین خودمان به یک آفتی مبتلا هستیم به نام تک امامی شدن! یعنی چی؟ یعنی می بینیم یک کسی الحمدلله چشم باز کرده است، نسبت به سیدالشهداء و مصائب ابی عبدالله علیه السلام اهتمام دارد، نسبت به کربلا و عزای سیدالشهداء اهتمام دارد، اما دیگر هیچ توجهی به دیگر حضرات آل الله یا به اصل مسئله امامت ندارد.

یا حتی نسبت به وجود ذی جود امام عصر سلام الله علیه خیلی اهتمام دارد، (درست هم هست، امروز امیر در این خانه، تویی تو، امروز دلبر دلربای ما مهدی ست)، اما در عین توجهی که من نسبت به سبب متصل بین الارض و السماء که امام عصر و زمانم هست، دارم و باید هم داشته باشم، باید اصل مسئله امامت را هم بفهمم. بله، می دانیم که کُلّهم نورٌ واحد، بحث ما در این مسئله نیست، اما باید این را هم بفهمم که امامت در وجود کسانی است که خداوند متعال آنها را سادات و آقایان ما در دنیا و آخرت قرار دادند. لذا پیغمبر اکرم در غدیر فرمودند: همین الان بیعت کنید با امیرالمومنین علیه السلام که امام زمانشان بود تا حجت بن الحسن سلام الله علیه.

غرض این که من باید امامم را بشناسم و صفات او را بدانم.

نکته خیلی دقیق و ظریفی است.

ابی عبدالله علیه السلام شب عاشورا به اصحابشان فرمودند: ای اصحاب من، شمایی که دارید مرا کمک می کنید و به یاری من آمدید، مانند این است که فرزند من مهدی را هم یاری کردید.

اینکه ما می گوئیم یا باب الحواج، یا ابا الفضل، شما وفاداری، تسلیمی، نسبت به کسی که این ویژگی ها را دارد، پس آن فرد، در هر زمانی باشد، و در هر مکانی باشد، شما آماده نصرت او هستید! یعنی یک قدم بیشتر از آن چیزی که در ما ذهن ما هست.

در جامعه کبیره می خوانیم: «وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ» آقا جان، یاری من الان آماده است برای شما.

امام رضا علیه السلام به پسر شیبب چه فرمودند؟

يَا ابْنَ شَيْبٍ، إِنَّ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.

اگر دلت می‌خواهد آن اجری که اصحاب سیدالشهداء و شهیدان کربلا بردند، تو هم ببری، هر موقع که یاد سیدالشهداء افتادی، بگو: یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. ای کاش من همراهتان بودم.

حالا اگر نگاه کنیم توی تاریخ، کسانی که گفتند: ای کاش همراه سیدالشهداء بودم، اصلاً به قد و قواره‌شان نمی‌خورد اجر اصحاب الحسین علیهم السلام.

مثلاً چه کسانی؟

توابع، مثل سلیمان بن صُرد خزاعی و امثال این‌ها، فکر نکنید آدم‌های خیلی علیه سلامی بودند. اینها اهل بیت علیهم السلام را دوست داشتند، اما از آن طرف ابوبکر و عمر را هم قبول داشتند. پشیمان شدند که کربلا نرفتند کنار امام حسین علیه السلام بجنگند، چون به هر حال علوی بودند و خطی که آمد در برابر سیدالشهداء قرار گرفت، خط عثمانی بود. لذا اینها هم می‌گفتند ای کاش ما رفته بودیم کربلا.

یعنی واقعاً اجری که خدا به جناب حبیب داده است، به سلیمان بن صرد هم می‌دهد؟!

اگر ما باشیم و این حدیث امام رضا علیه السلام و ظاهری بخواهیم نگاه کنیم، باید بگوییم بله. ولی نه.

امام حسین سلام الله علیه، عبیدالله بن حُرّ جُعفی را دعوت کردند، فرمودند پاشو بیا با ما، گفت آقا، من می‌خواهم دنبال عافیت باشم.

همراه امام حسین نرفت. تا آخر عمرش هم عافیت ندید. (آخر عمرش یعنی کلاً سه، چهار سال بعد از کربلا زنده بود.) بعد هم با ذلت و فلاکت مُرد، الی جهنّم و بئسَ المَصیر.

حالا چنین کسی که همه‌اش می‌گفت ای کاش من رفته بودم همراه امام حسین؛ یعنی واقعاً اجری که خدا به جناب عباس داده است، به عبیدالله بن حُرّ جُعفی هم می‌دهد؟!

یا ضحاک بن عبدالله مشرقی، که تا غروب عاشورا با سیدالشهداء بود، بعد رها کرد و رفت. تا یک سال و نیم بعد از کربلا هم بیشتر زنده نبود. در این مدت همه‌اش می‌گفت ای کاش ابی‌عبدالله را رها نکرده بودم. کاش با سیدالشهداء کشته شده بودم.

لذا از اینها می‌فهمیم که اینجا بحث، بحث آرزو نیست! بلکه بحث آمادگی است.

فرمودند: «نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ.» یا: «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ.»

آن آرزویی که توأم با آمادگی باشد، اگر در وجود شما بود، یعنی انگار واقعاً آن امام را یاری کردی، حتی اگر چه کربلا نبود.

سرآمد اصحاب سیدالشهداء، قمر بنی هاشم سلام الله علیه است.

لذا با همه این مقدماتی که عرض کردم، اگر امروز از ما پرسند بهترین یار امام عسکری علیه السلام که بوده و کیست؟ می توانیم بگوییم ابوالفضل العباس سلام الله علیه.

بهترین یار امام هادی؟

— ابوالفضل العباس علیهما السلام.

بهترین یار حجت بن الحسن؟

— ابوالفضل العباس علیهما السلام.

چرا؟ چون بعد از اینکه صفت وفاداری و تسلیم آمد، می گوید وفادار نسبت به چه کسی است؟

✓ نسبت به جایگاه حقوقی امامت.

✓ نصرت امام، یک ملکه وجودی است. یک خوش شانسی نیست!

اینکه اصحاب الحسین علیهم السلام راهشان افتاد به کربلا و بخت در خانه شان را زد، کاملاً اشتباه است. شنیدید و شنیدیم اخیراً کسانی حرف هایی زدند که بعضی از اصحاب امام حسین اتفاقاً سنی بودند، (نستجیر بالله) ولی گذرشان افتاد به کربلا، یک دفعه بخت در خانه شان را زد!

نه عزیزم. این ها ملکه نصرت امام را داشتند.

کسی که می بینی در امتحانش نمره ۲۰ می گیرد، یعنی قبلاً خوب درس خوانده است.

• پس چرا ما به جای اینکه نام سیدالشهداء علیه السلام را بیاوریم، صفات امام را آوریم؟

دو نکته داشت:

یکی: اشاره به بینش قمر بنی هاشم علیه السلام دارد که وجود ایشان مملو از معرفت الامام بود.

و دوم: منش قمر بنی هاشم علیه السلام که آماده است برای وفاداری و تسلیم و تصدیق نسبت به هر امامی.

لذا خداوند متعال، او را در حقیقت ناصر تمام اهل بیت علیهم السلام در عرش خودش نوشته است.

لذا در زیارت اصحاب سیدالشهداء فقط نمی گوییم: اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اَنْصَارَ اَبی عَبْدِالله، بلکه می گوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

خیلی از اصحاب الحسین، اصلاً مولا را ندیده بودند، پیغمبر را ندیده بودند.

چهار صفت را شرح دادیم:

لِخَلْفِ النَّبِيِّ، بحث خلافت را گفتیم.

وَالسَّبْطِ الْمُتَنَجِّبِ، نوه پیغمبر، انتخاب شده.

وَالدَّلِيلِ الْعَالِمِ، بحث دلیل و علم امام.

وَالْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ، کسی که تبلیغ می کند و پیغام خدا را به مردم می رساند.

به صفت پنجم رسیدیم: وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ، یاری کردی امام مظلوم را.

اینجا ممکن است سؤالی در ذهن عده ای به وجود بیاید که:

مگر شما نمی گوید خدا عالم را برای امام خلق کرده است؟

(ما نمی گوئیم، بلکه پیغمبر فرمودند: خدا به من گفت «ای پیغمبر، لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ.» خدا عالم را برای این خانواده خلق کرده است.)

پس چرا باید توی دنیا انقدر زجر بکشند؟ واقعاً چرا باید اهل بیت مظلوم باشند؟ چرا باید انقدر ستم بر آن ها روا داشته شود؟

از امیرالمومنین و همچنین سیده النساء سلام الله علیهما این عبارت نقل شده است که:

صُبَّتْ عَلَى مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ كَيَالِيَا

مصائبی بر من وارد شد که اگر بر روز وارد می شد، به شب تیره و تار تبدیل می شد.

جواب سؤال این است:

همه ی دنیا این چیزی نیست که ما می بینیم. خدا عمر زمین را به دو نیمه تقسیم کرده است:

نیمی که زمان جُولان و جَوْلان دادن ابلیس و طواغیت است. و این هم امتحان برای مردم است. چون اگر قرار بر این باشد که خداوند متعال هر کسی که توی این دنیا ظلمی کرد، سریع می چش را بگیرد و او را به عقوبت برساند که دیگر

کسی سمت ظلم نمی‌رود. دیگر اصلاً امتحان و ابتلائی نیست. باید یک فرصتی برای امتحان پیش بیاید. لذا توی مرحله اول که زمان جولان ابلیس است، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام هست. ولی این را بدانیم که همیشه صفحه دنیا این طرفی نیست. عوض می‌شود. نیمه‌ی دیگر دنیا زمانی است که خستگان هجر را ایام درمان خواهد آمد. از آن طرف هم ما داریم به مظلومیت آن‌ها امتحان می‌شویم! چقدر من بی تفاوتم نسبت به امام مظلومم؟

این روایت خیلی عجیب است. امیرالمومنین علیه السلام روی منبر بودند، وسط صحبتشان... (تصور کنید الان من روی منبرم، که "خاک کف پای سگ کوی هر آنم / کو خاک کف پای سگ کوی علی است"، یک کسی از توی خیابان رد بشود، سر و صدا کند. خب من حرفم را می‌زنم. با کسی که دارد مثلاً بوق می‌زند یا داد می‌زند در خیابان، هم‌کلام نمی‌شوم.) مولا روی منبر بودند، یک نفر تو کوچه داشت رد می‌شد، داد می‌زد، می‌گفت: *وَ اَ مَظْلَمَتَاهُ!* وای، به من ظلم شده. مولا فرمایش خود را قطع کردند.. (چون نسبت به مظلوم حساس هستند.) الهی بمیرم برای آن مظلومی که...

یک چیزی بگویم که مال عاشورا است. می‌دانی چرا امام رضا علیه‌السلام به پسر شیبب فرمودند: *«فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ»*؟ جدّ ما را جوری کشتند که *يُذْبَحُ الْكَبْشُ*. تعبیر سختی است. اما چرا اینطور فرمودند؟ چون شما وقتی از یک جایی رد بشوی، ببینی دارند گوسفندی را می‌کشند، هیچ اهمیتی برایت ندارد. یعنی برای مردم هیچ اهمیتی نداشت که سبط پیغمبر اینطور کشته می‌شدند.) امیرالمومنین علیه‌السلام، سخن خود را قطع کردند، فرمودند: آی کسی که بهت ظلم شده، بیا ببینم چی شده؟ گفت آقا، فلانی حقّ را خورده!

حضرت فرمودند: می‌آیی با هم داد بزنیم *وَ اَ مَظْلَمَتَاهُ*؟ گفت آقا، شما چی شده؟ فرمودند: *«لَقَدْ ظَلَمْتُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَ الْمَدَرِ.»*

به اندازه هر سنگ و ریگی که در این عالم است، به من علی بن ابی طالب ظلم شد.

بر سر سفره‌ها علی، نان بود / بر کویر دلم چو باران بود

و نوشت الغدیر امینی، تا / که بگوید علی مسلمان بود

دعبل خزاعی می‌دید چی دارد بر سر اهل بیت علیهم‌السلام می‌آید که وقتی آمد پیش امام رضا علیه‌السلام، شعر خواند، گفت:

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكَتْ وَآلُ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا

الهی، کام روزگار اگر بخواهد بخندد، خندان نباشد، در حالی که خاندان پیغمبر اینطور مظلومند.

مُشَرَّدُونَ نُفُوا عَنْ عُقْرِ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُغْتَفَرُ

تعبیر دعبل نزد امام رضا علیه‌السلام است، می‌گوید:

همیشه دیده‌ایم که اهل بیت آواره هستند، گویی جنایتی کردند که قابل بخشایش نیست.

پیرمردی آمد پیش امام صادق علیه‌السلام، کمرش خم بود، گریه‌کنان گفت: یا امام صادق، من الان صد سال دارم،

ولی هرچی که یادم است یا دارند شما را می‌کشند، یا شما آواره‌اید، یا در زندانید. عمرم تمام شد، پس کی قرار است

برای شما فرج بشود؟ از این می‌ترسم که بمیرم و فرج شما را نبینم.

(فرج خودش را نمی‌گفت، فرج اهل بیت را گفت.)

حضرت فرمودند: این را بدان، چون منتظر فرج ما هستی و از مظلومیت ما سوختی، اگر بمیری و فرج ما را هم نبینی،

در بهشت در جایی که جایگاه ماست، تو همسایه ما خواهی شد.

چه مظلومیتی!

یک موقع‌هایی ما شاید تسامحی حرف بزنیم، مبالغه‌ای حرف بزنیم، ولی حضرات معصومین اینطور نیستند. امام صادق

علیه‌السلام مبالغه نمی‌کند، واقعاً می‌فرمایند:

«لَوَدِدْتُ أَنِّي وَأَصْحَابِي فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى نَمُوتَ أَوْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.»

دوست دارم من و اصحابم به یک بیابانی برویم، سر به بیابان بگذاریم، یا بمیریم، یا خدا فرج حاصل کند.

ببین چه بر سر این خانواده آوردند!

✓ الْمَظْلُومُ الْمُهْتَضَمُ

دیشب معنای مظلوم و مهتضم را گفتیم.

عرض کردیم با وجود اینکه کل این خانواده مظلوم هستند، اما آن چیزی که عجیب است، این است که همه از مظلومیت حجت بن الحسن گریستند. در اوج مظلومیت‌شان از غربت امام عصر ما می‌گفتند. یعنی می‌خواهند یک تلنگری به من بزنند که مگر چی دارد بر سر امام عصر علیه السلام می‌آید؟

به صاحب این منبر قسم، از دیشب تا حالا، کمر و گردن من درد می‌کند. چند دقیقه زنجیر دور گردن من بود؟ با اینکه من مرد هستم!

شما فکر کنید امام باقر علیه‌السلام توی ماجرای کربلا سه سالشان بود. فرمودند: جوری غُل و زنجیر را به ما بسته بودند، و ما را هم به هم‌دیگر بسته بودند، که وقتی یک نفر می‌افتاد، ردیف، همه می‌افتادیم.

امام باقر علیه‌السلام فقط سه سالشان بوده این زنجیر به گردنشان افتاده است. بعد وقتی که از غربت و مظلومیت‌شان می‌پرسند، امام باقری که این همه درد و مصیبت چشیدند، وقتی که به امام زمان من و شما می‌رسند، می‌فرمایند: «أَخْمَلُنَا ذِكْرًا».

کسی که شام را توی سه سالگی دیدند، کربلا، قتلگاه، کوفه دیدند، می‌فرمایند: فراموش‌شده‌ترین ما اهل بیت، در هر زمانی، مهدی ماست!

مگر مردم هر زمانی چطور بودند نسبت به امامشان؟

وای از این جمله!

به خدا قسم، بعضی وقت‌ها از خودم بدم می‌آید. از بس که روی این منبر می‌نشینم و از این حرف‌ها می‌زنم و می‌بینم خودم دوزار به دردشان نخوردم.

این جمله یعنی اوضاع خیلی خراب است!

منتظر چه کسی نشستیم؟ منتظریم چه کسی بلند شود برای غربتش کاری کند؟

دی شیخ با چراغ، همی گشت گرد شهر / کز دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند «یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما» / گفت «آن‌چه یافت می‌نشود، آنم آرزوست»

با امام صادق علیه السلام چه کردند؟

جوان‌ها، فکر کنید مأمور بریزد درب خانه، جلوی چشم همسایه‌ها، پدرتان را با محاسن سفید، بکشاند ببرند.

چه غصه‌ای به دلت وارد می‌شود؟

تا جایی که من شمردم و در کتاب آنیس الذاکرین هم آوردم، ۱۷ بار امام صادق علیه السلام را با سر و پای برهنه کشیدند توی کوچه‌ها، بردند.

دیگر حالا کجا بردند را نمی‌توانم بگویم. فقط می‌توانم به خود امام صادق علیه السلام بگویم آقا جان، اگر شما را آن جایی بردند که نمی‌گویم، اما شما را تنها بردند. با زن و بچه نبردند.

این امام صادق علیه السلام می‌سوزند و می‌فرمایند: «سیدی! غیبتک نفَت رُقادی، وَضِیْقَت عَلَی مِهادی، وَابْتَزَّت مِنِّی راحَةً فُؤادی.»

این قسمتش را همه شنیده بودیم، ولی ادامه‌اش را تا حالا دقت کردید؟

در همین روایت، سَدیر صِیرفی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما مُثِّلَ بَعِیْنی!»

هیچ مصیبتی از اول هبوط آدم تا روز قیامت، بر سر ما نمی‌آید و به چشم و ذهن من خطور نمی‌کند، مگر اینکه وقتی کنار مصیبت حجت بن الحسن سلام الله علیه می‌گذارم، می‌بینم مصیبت او اعظم‌ها و امرها و افجعها؛ از تمام مصیبت‌های تاریخ، تلخ‌تر است.

یعنی یک چیزهایی بر سرشان می‌آید که ما نمی‌دانیم؟

ما کنار گودِ ۱۴۰۰ ساله ایستادیم، داریم نگاه می‌کنیم، گریه می‌کنیم. ولی امام زمان علیه السلام وسط قتلگاه دارند صحنه را می‌بینند. بعد به شیعیانشان که هزار سال است شبی نبوده که دعایشان نکنند، می‌فرمایند: برایم دعا کنید؛ همین را هم دریغ کنند.

دشمن که باید دشمنی کند، از دوست پیرسید چرا می‌شکند؟

وقتی امام صادق می‌فرماید: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»، اگر درکش کنم، ایام حیاتم به او خدمت می‌کنم؛ ما فکر می‌کنیم منظورشان از "درکش کنم" این است که زمان ظهورش را درک کنم. نه. اشتباه معنا می‌کنیم. منظور این است که اگر زمان امامتش را درک کنم.

یعنی امروز! همین امروز!

خودت بلند شو، ببین من باید چی‌کار کنم؟ چطور باید به او خدمت کنم؟

والله که او نیاز به من ندارد! من محتاجم دور و بر او بیلکم.

در هر زمانی، هر مظلومی از مظلومیت او گریه کرده است.

یا حضرت معصومه، من کنار شما حیا می‌کنم یک حرف‌هایی را بزنم، ولی می‌دانم دوست دارید از مظلومیت خودتان و پدرتان بگویم. یک خط روضه موسی بن جعفر علیهما السلام بخوانم:

السَّلامُ عَلَى الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظُلْمِ الْمَطَامِيرِ.

اهل فضل و اهل علم، اگر اشتباه می‌گویم شما تصحیح کنید.

مطامیر، جمع مَطموره است. مَطموره معنای زندان نمی‌دهد، بلکه معنای سیاه‌چال می‌دهد.

یعنی شما یک چاله بکن، سه متر برو پایین، دو متر برو سمت راست، باز یک متر برو پایین، باز دو متر برو سمت چپ. بعد آن پایین یک فضایی بود که امام موسی بن جعفر سلام‌الله‌علیهما دیدند هیچ‌کس نمی‌گذارد که کیفیت زندان و سیاه‌چال‌شان به دست شیعیان برسد، در قالب دعا، رمزی به دست ما رساندند که در چه موقعیتی هستند:

«يَا مُخَلَّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمَلٍ وَ طِينٍ وَ مَاءٍ! يَا مُخَلَّصَ الطِّفْلِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَحِمٍ! خَلَّصْنِي مِنْ سِجْنِ هَارُونَ.»

بچه‌ی در رحم مادر، وضعیتش چطور است؟ دانه در دل خاک، وضعیتش چطور است؟

این ظاهرش است.

ما چه می‌دانیم «ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ» چیست؟

«وَالْجَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلَيْهَا بِذُلِّ الْاِسْتِخْفَافِ» یعنی یک تخته زیر پدر حضرت معصومه‌ی ما بیاندازند، چهار نفر غلامی که توی اصطبل هستند، بیاورند زیر تخته را بگیرند..

یا باب الحوائج! یا موسی بن جعفر!

دیگر حالا زخم زبان را بگذارید کنار. چون می‌دانید سندی بن شاهک خیلی بدزبان بود. خیلی بددهان بود.

(امالی را نگاه کنید) نوشتند از همین سیاه‌چال، دم غروب که می‌شد، می‌شنیدند یک صدایی می‌آید:

بِأَبِي الْمُتَمَتِّحِ الْبَطْنِ، بِأَبِي الْمَقْرُونِ الْحَاجِبِينَ، بِأَبِي الْأَحْمَشِ السَّاقِينَ!

پدرم فدای ابروی کمانت، پدرم فدای ساق کشیده‌ات، پدرم فدای روی زیبایت!

می‌گوید گفتیم چه کسی را دارید می‌فرمایید پدرم فدایش؟ مگر کس دیگری توی این سیاه‌چال هست؟!

(یعنی معلوم است آنیس موسی بن جعفر سلام‌الله‌علیه توی آن سیاه‌چال، امام زمان بودند.)

فرمودند: هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِي، اِسْمُهُ مَهْدِي!

ما طلبه‌ها توی منطق می‌گوییم: مُعَرَّفٌ بَايْدَ أَجْلَى از مُعَرَّفٌ بَاشْد، بَايْدَ جَامِعٍ وَ مَانِعٌ بَاشْد.

می‌گوید پرسیدم: صِفْ لِي الْمَهْدِي؟ مهدی‌تان را برایم توصیف کنید. کیست مهدی شما؟

حضرت چند کلمه گفتند...

(مردم! محرم امسال هم تمام شد. سفره محرم امسال هم جمع شد. شاید آخرین محرم عمر ما باشد. ولی به ولای مرتضی علی، شرمنده‌ایم، اگر یک مجلس ختم برویم و توجه‌مان به صاحب عزا نباشد.)

با چند کلمه فرمودند مهدی ما کیست.

کسی دارد این کلمات را می‌گوید که طبق بعضی از نقل‌ها، ۱۷ سال توی سیاه‌چال بوده است.

کمی بازتر روضه موسی بن جعفر علیه‌السلام برایت بخوانم؟

نوشتند کار به سندی بن شاهک که رسید، صبح به صبح امام را از سیاه‌چال بیرون می‌آوردند...

(به خدا قسم نمی‌دانم چی بگویم. به شرطی می‌گویم که بسوزید، فقط بر فرج دعا کنید.)

سندی توی گوش موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌زد...

این تازه اول هر روز بود. اول هر ماه هم می‌آورد بالا، صد تا ضربه شلاق می‌زد...

(اینها را باقر شریف القرشی، در کتاب زندگی موسی بن جعفر علیهما السلام آورده است.)

می‌گذرم دیگر.

این آقای غریب، امام زمان ما را اینطور توصیف کردند، فرمودند: «هو الغریب، الوحید، الطَّرید!»

کی دارد می‌گوید کی تنهاست!

بله، موسی بن جعفر علیه‌السلام غریب بودند، وحید بودند، اما طرید نبودند. یعنی شیعیانشان موسی بن جعفر را طرد

نکردند، بلکه هی می‌رفتند در زندان، می‌گفتند آقایمان کی آزاد می‌شود؟

او را طرد نکردند. طرید، آقای ماست!

بعضی وقت‌ها آدم نگاه می‌کند، می‌بیند کسانی که توی خط باطل هستند، چطور سنگ مرادشان را به سینه می‌زنند.

هرچی ما سنگ آقایمان را به سینه بزنی، کم زدیم. ولی چرا نمی‌زنیم؟!

آن آقای تنها و غریب و وحید و طرید است که «المَوْتُورُ بِأَبِيهِ»

یعنی عزیز هم از دست داده است.

مثلاً اگر شما توی روز هیچ‌کدام از رفقایتان زنگ نزنند و احوالتان را نگیرند، شاید برایت مهم نباشد، ولی آن موقعی

که عزیز از دست می‌دهی، منتظری که زنگ بزنند، تسلیت بگویند. کسی آمد دورم را بگیرد؟ نیامد؟

آن آقای تنهاست که «المَوْتُورُ بِأَبِيهِ» یعنی هنوز جدش روی زمین افتاده است.

چی شد در چنین زندانی گرفتار شدند؟

من با خودم فکر می‌کردم، می‌گفتم اگر هارون خبیث اعلام کرده بود که من موسی بن جعفر را آزاد می‌کنم، به این شرط که شیعیان بیایند مثلاً فلان مقدار پول بدهند، یا بیایند التماس کنند. بعد اگر شیعیان این کار را نمی‌کردند، من یک عمر روی منبر روضه‌اش را می‌خواندم، می‌گفتم آی مردم، شیعیان می‌توانستند یک کاری کنند که موسی بن جعفر علیه‌السلام آزاد بشوند، ولی نکردند.

مردم هم می‌گفتند وای، آن موقع چه آدم‌های بدی بودند.

ولی چنین اتفاقی نیفتاده است. هارون نگفته بود اگر شیعیان فلان کار را کنند، من امام را آزاد می‌کنم. اما ان شاء الله آقایمان می‌آیند، زمستان تمام می‌شود، روسیاهی می‌ماند برای ذغال. بعد آن موقع یک عده‌ای جمع می‌شوند می‌گویند خدا گفته بود اگر زیاد برای فرجش دعا کنید، من فرجش را می‌رسانم، مردم زمانش همین را هم دریغ کردند از امام‌شان!

انقدر حالشان بد است که در دعای عصر غیبت، خودشان یادمان دادند، فرمودند اینطور برایم دعا کنید:

«فَاكْشِفِ الضُّرَّ عَنْ وَلِيِّ أَمْرِك!» خدایا، گرفتاری مهدی ما را برطرف کن.

«وَلَا تُسْنِئِ ذِكْرَهُ وَانْتَظَرَهُ.» خدایا، یادمان نرود امام زمان‌مان را.

هر امامی در اوج مظلومیت، از مظلومیت او می‌گفت!

امام رضا سلام الله علیه خیلی غریب بودند.

از غربت‌شان همین را بگویم که (در جلد ۴۸ بحارالانوار آمده) وقتی آقا موسی بن جعفر علیه‌السلام را به زندان بردند، تا زمان شهادت ایشان، امام رضا علیه‌السلام در دهلیز خانه می‌خوابیدند. یعنی حضرت نه در اندرونی می‌رفتند، نه در بیرونی، نه در اتاق، بلکه پشت درب خانه می‌خوابیدند. چون هر لحظه می‌گفتند ممکن است دشمن حمله کند، ناموس ما در این خانه است.

کار به اینجا رسید که جلودی آمد گفت دستور رسیده است من خودم بروم هرچی که دارند از آل الله بگیرم.

امام رضا علیه‌السلام فرمودند بگذار من خودم می‌روم از آنها می‌گیرم، برایت می‌آورم.

چنان غربتی دارند که غریب الغرباء هستند؛ ولی ببینید امام رضایی که آقای أَقْرَحَ جُفُونًا هستند، امام رضایی که الی یوم الاقتضاء چشمشان از مصیبت سیدالشهداء علیه‌السلام زخم است، وقتی که روز عاشورا دعبل می‌آید برایشان روضه می‌خواند...

(می‌خواهی با روضه‌ای که امام رضا علیه‌السلام گریه کرده، گریه کنی؟)

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً وَقَدْ مَاتَ عَطْشَاناً بِشَطِّ فُرَاتٍ
 إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
 أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ أَنْدُبِي نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارُضِ فَلَاةٍ

می توانی تصور کنی توی آن روز عاشورا، با این روضه، حال امام رضا چطور بود؟

ولی دعبل می گوید دو خط از حجت بن الحسن علیهما السلام خواندم، روضه هم نبود:

خُرُوجُ امام لا محالة خارجُ يَقُومُ على اسم الله و البركاتِ

دیدم امام رضا علیه السلام اِشْتَدَّ بُكَاءُهُ. گریه شان بیشتر شد!

گریه ای که برای غربت حجت بن الحسن کردند، از گریه روضه قتلگاه بیشتر شد!

فرمودند: یا خزاعی، همه ابیاتی که گفتی گل بود، ولی نَطَقَ روح القدس علی لسانک بهذین البیتین. این دو بیتی که از مهدی ما خواندی، روح القدس به زیانت جاری کرد.

كُلُّهُم نَورٌ واحد. ولی رفقا، یادمان نرود:

آن امامی که جدّ او کشتند / در بیابان کربلا، مهدی ست

آن امامی که مادرش بزدند / بین بازار و کوچه ها، مهدی ست

همه شان در اوج غربت بودند. «الْمَظْلُومُ الْمُهْتَزَّمُ» صفت امام است، ولی هر مظلومی از مظلومیت او گفت.

به خدا قسم، شرمنده اباالفضل هستیم.

از غربت امام جواد علیه السلام چی بگویم؟

یک بیت از مظلومیتشان بگویم.

گفت: پیش چشمان ترِ مادرِ من کف زنید / (امّ الفضل) کف زن، هلهله نه، فاطمه مهمان من است!

پله های قدیمی را دیدید؟ بلند و باریک بودند.

دیگر به تو نگویم، تنها در آن زمانه / او را کشانده بردند تا روی بامِ خانه

این مظلومی که در کودکی، یتیمی چشید، فراق پدر چشید، دشمنش در خانه ی او بود، ولی وقتی صَقَر بن ابی دُلف

می پرسد آقا، اسم امام دوازدهم چیست؟ می گوید دیدم جواد الائمه بکی بُكَاءً عَالِياً شدیداً. بلند بلند، شدید، گریه

کردند!

گفتم مگر چی شده؟

فرمودند: «يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.»

وقتی می‌آید که دیگر اسمش مُرده است. اکثر قائلین به امامت‌شان مرتد می‌شوند.

مرتدی می‌شوند یعنی می‌گویند دیگر ما دین‌دار نیستیم؟ نه. فرمودند جوری مرتد می‌شوند که خودشان نمی‌فهمند مرتد شده‌اند!

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.» (کهف/۱۰۴)

دیدی امام جواد علیه‌السلام هم در اوج غربت‌شان از او گفتند؟

مگر چه بر سرتان می‌آید آقا جان؟

یابن الحسن، از دست خودمان خسته‌ایم.

رفقا، بلند شوید اربعین بروید کربلا.

اگر تا الان هم می‌گفتی نمی‌روم، گرم است؛ ولی برو کربلا. حتی شده یک روز، شده تا مرز برو فقط به مادرش بگو من آمدم.

توانستی مسیر نجف تا کربلا را برو.

نگو نمی‌توانم زیارت کنم. همین که وصل بشوی به آن اقیانوس و خودت را وصل کنی، کافی است. چرا؟ یک ظرفی که در آن نجاست باشد، توی اقیانوس بریزی، چی می‌شود؟ استحاله می‌شود. خودت را برسان به این اقیانوس!

بعد اگر می‌توانی عمود به عمود بگرد، چپ و راستت را نگاه کن، گریه کن، بگو:

گلی گم کرده‌ام، می‌جویم او را / به هر گل می‌رسم، می‌بویم او را

در این روزگاری که هرکسی سنگ کسی را به سینه‌اش می‌زند و هرکسی برای کسی توی سرش می‌زند، تو بگو:

گل من نی بُود این و نه آن است / گل من مهدی صاحب زمان است

ولی این گل در این عالم غریب است / خصوصاً در بنی‌آدم غریب است

چرا مردم تو را کردند فراموش؟ / صدای غربتت هر لحظه در گوش

نمی‌دانم عزیز جان کجایی؟

قربان صدقه‌اش برو.

چه سفره‌ای شد سفره مظلومیت‌شان!

از غربت امام هادی علیه‌السلام هم بگویم.

تو، حجتِ معبودی و دشمن به چه جرأت؟ / با جام می‌اش سمت شما کرده اشاره

دیگر توی تاریخ این را نداشتیم، تعارف کردن به امام نداشتیم!

شخصی نزد حضرت هادی علیه‌السلام می‌آید، می‌گوید آقا، چیزی یادم بدهید که در زیارت‌های شما بگویم.

می‌فرمایند: زیارت هر کدام از ما اهل بیت رفتی، این را بگو که: «مُنْتَظَرٌ لِّأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِّدَوْلَتِكُمْ.»

مُرْتَقِبٌ یعنی چشمم به راه است.

(اربعمینی‌ها، کربلایی‌ها، رفتید کربلا این را بگویید.)

تا حالا شده فکر کنی چرا به امامی که تمام صفات حسنه عالم در وجودش جمع است، می‌گویند عسکری؟

خیلی غربت هست! عسکری یعنی نظامی، پادگان نظامی.

بمیریم برای پدر امام زمان.

در زندان بودند.

الان هنوز در سامرا زندان امام عسکری علیه‌السلام هست.

یک روز امام را توی قفس درنده‌ها می‌انداختند...

چی بگویم؟

ولی تا امام زمان علیه‌السلام به دنیا آمدند، نوشتند امام عسکری سلام‌الله‌علیه هِقْ هِقْ کنان، قناده‌شان را بغل گرفتند،

کف پای امام زمان را بوسیدند.

چون این پا قرار است به قبر عمر بن خطاب بخورد که

شما از چه به هم پیوستید؟ / حرمت مادر ما بشکستید

سپس فرمودند: الحمد لله الذی لم یَمُتْنِی، خدایا شکر که نمردم و ولیّ تو را دیدم. الذی کریمٌ علی الله و عندالله و

رسوله. او کسی است که برای خدا خیلی قیمتی است.

• ادامه زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام:

فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ.

یا باب الحوائج! یا ابا الفضل! گل پسر ام البنین! شما کی بودی؟

وفا و نصیحت و تسلیم و تصدیق را برای کدام امام داشتی؟

برای امامی که الْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ است!

این نکته خیلی مهم است که بعد از این عبارات، امام صادق علیه السلام میفرمایند: دعا کن برای ابا الفضل العباس علیه السلام. بگو خدا خیرت بدهد.

فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ، وَ أَوْفَرَ الْجَزَاءِ.

• چرا من باید برای حضرت ابا الفضل علیه السلام دعا کنم؟

می‌خواهم سه نکته بگویم که ان شاء الله خود مادرشان ام البنین سلام الله علیها عنایت کنند، این نکته‌ها مُنَقَّح بشود تا دیگر روا بود که زائر ابا الفضل العباس علیه السلام گریبان ز شوق پاره کند.

ابا الفضل العباس علیه السلام وفادار به چه کسی هستند؟ سیدالشهداء علیه السلام.

جان‌شان را برای چه کسی دادند؟ برای سیدالشهداء علیه السلام.

خب چرا من باید برای ایشان دعا کنم؟

قاعده این است که فرمودند: «مَنْ أَتَى إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافَتْهُ».

کسی که یک کاری برایت کرد، جبران کن. و اگر نمی‌توانی جبران کنی، «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ قَدْ كَفَّاتُمُوهُ».

(رفقا، امام زمان علیه السلام برای ما کم نگذاشتند؛ بیایم از این به بعد انقدر برایش دعا کنیم که دلمان آرام بشود.)

ابا الفضل العباس، نسبت به سیدالشهداء علیه السلام وفادار بودند، جان‌شان را هم برای ابی عبدالله دادند. چه کسی باید برای ایشان دعا کند؟

طبق قاعده‌ای که عرض کردم، سیدالشهداء علیه السلام.

خب الان من چی کاره هستم که فرمودند من هم برای ایشان دعا کنم؟

انگار امام صادق علیه السلام می خواهند این نکته را به ما بفهمانند که ابوالفضل العباس علیه السلام، جدّ من را کمک کرد، جانش را به پدر من هدیه کرد، دستش را داد، چشمش را داد، دو پایش را داد، مشک به سینه اش دوخته شد، همه وجودش را داد، فرق سرش را داد، من امام صادق باید برای او دعا کنم، ولی آی زائر ابوالفضل علیه السلام، حالا که تو آمدی توی حرم ابوالفضل، تو دیگر از خود ما شدی، پس تو هم برای ابوالفضل علیه السلام دعا کن.
مثال بزنم:

تصور کن خانه نیستی، خدایی نکرده حال مادرت بد شد، همسایه او را بیمارستان برد، رسیدگی کرد، حالش بهتر شد. فردا فقط مادرت تشکر نمی کند، بلکه پدر هم می آید تشکر می کند، بچه ها هم تشکر می کنند. چرا؟ می گویند ما کل خانواده یک پیکر هستیم، مادرمان را بردی رسیدگی کردی، ما از شما ممنونیم.
امام صادق علیه السلام می خواهند بفرمایند: زائر ابوالفضل، دیگر تو هم از خود ما هستی، و ما به تو اجازه می دهیم که تو هم از ابوالفضل العباس علیه السلام تشکر کنی.

مثالی بزنم که این خوبان، این آقاها، این بزرگ ها، این دوست داشتنی ها، این خانواده ای که آینه های خدایی هستند، دور و بری هایشان را هم از خودشان می دانند.

فضّه کنیزشان بود، ولی بند آخر کفن فاطمه شان را که بستند، امیرالمومنین سلام الله علیهما رو کردند فرمودند: يَا أُمَّ كُلُّوْهُمِ يَا زَيْنَبُ يَا فَضَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ.

اسم فضّه را هم بین بچه هایشان آوردند، فرمودند: هَلُمُّوْا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ. بیایید با مادرتان وداع کنید. فضّه بیا با مادرت وداع کن.

دیگر هیچ چیز برای گفتن ندارم.

یا بن الحسن، دیگر چیزی ندارم بگویم.

شما من را از خودتان می دانید، ولی من غصه هر چیزی را توی زندگی ام می خورم، غیر شما!

این اوج عطوفت است که امام صادق علیه السلام می فرمایند تو تشکر کن از ابوالفضل العباس علیه السلام!
یعنی از خودمان هستید!

خداوند در قرآن می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا.» (اسراء/ ۳۳)

کسی که مظلومانه کشته بشود، ولیّ او باید انتقام بگیرد.

بعد در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ»

طلب خونم، یعنی منم هستم!

یعنی دارند می‌گویند شما هم از ما هستید. از خودمانید.

این قسمت فضیلت است، ما را بلند کردند، بزرگمان کردند، بالایمان بردند، خیلی هم بالا بردند.

شما در هر گروهی بخواهی وارد بشوی، یک سری پروتکل دارد، شرط دارد. می‌گویند اصلاً تو کی هستی می‌خواهی

بیایی بین ما؟ ما هر کسی را بین خودمان راه نمی‌دهیم.

ولی تا می‌روی توی حرم ابا الفضل علیه السلام، می‌گویند از خودمان هستی، بیا، بگو:

فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ.

ولی همین‌طور که فضیلت است، همین‌طور هم مسئولیت دارد.

حمید بن مسلم رفت دادگاه شهادت بدهد، قاضی تا او را دید، گفت جعفری‌ها آمدند!

حمید بن مسلم صدای گریه‌اش رفت بالا!

قاضی گفت چی شد ناراحت شدی؟

گفت من را منسوب به امام صادق علیه السلام کردی. من کجا و این نسبت کجا؟

بخوایم یا نخواستیم این لباس مشکی، ما را به این آقا چسبانده است.

برگ زردی با سماجت، شاخه را چسبیده بود / دست خویش و دامن پاک توام آمد به یاد

وقتی که ما را از خودشان دانستند، یعنی باید خیلی حواس جمع باشیم.

شقرانی، غلام پیغمبر بود که آزادش کردند.

از زمان پیغمبر تا زمان امام صادق علیهما السلام، پنج، شش نسل گذشته است. نوه، نتیجه، نبیره، ندیده.

نسل پنجم شقرانی یک گناهی کرد، امام صادق علیه السلام او را کشیدند کنار، فرمودند:

«الْقَبِيحُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ، وَهُوَ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا.»

گناه بد است، اما از تو بدتر و زشت‌تر است. چرا؟ چون تو یک نسبتی با ما داری!

نسبتش چی بود؟ جدّ پنجمش غلام آزاد شده پیغمبر بود.

آزادمان نکنید آقا.

از همان روز که در بند توام، آزادم.

اگر کار خوبی هم باشد، خوب است، ولی از شمایی که به ما نسبت دارید، خوب تر و قشنگ تر است. چون برای ما آبرو می خرید.

لذا این دعا برای ما هم فضیلت است و هم مسئولیت است.

• چرا ما برای حضرت ابوالفضل دعا می کنیم؟

• نکته دوم:

من برای چه کسی دعا می کنم؟

برای ابوالفضل العباس علیه السلام. می گویم شما وفادار بودید، تسلیم بودید، برای امامت چنین جایگاهی داشتی، الهی خیر ببینی، یا ابوالفضل. خدا رحمت کند مادرت را، یا ابوالفضل.

حالا چرا من دعا می کنم؟

از روزی که خدا این عالم را خلق کرده است الی یوم القیامة، دو تا جبهه روبه روی هم هستند. همه آدم های دنیا در یکی از این دو حزب هستند:

یک: حزب خدا «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (مجادله/ ۲۲)

دوم: حزب شیطان «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.» (مجادله/ ۱۹)

شما توی یک کشتی هستی، اگر یک نفر این کشتی را سوراخ کند، این سوراخ همه را بیچاره می کند. و اگر یک نفر این کشتی را نجات بدهد، همه را نجات داده است.

یا ابوالفضل، شما چه کردی؟

شما توی حزب خدا بودی و این حزب را سرافراز کردی. بعد امام صادق علیه السلام می فرمایند: آی زائر ابوالفضل العباس علیه السلام، از این زیارت آمدن با معرفت، یعنی تو هم در حزب خدایی.

لذا نصرت ابی عبدالله سلام الله علیه را که کردی، پرچم حزب خدا بالا رفت.

تو اگر اینجا هستی، پس ابوالفضل تو را هم نجات دادند.

• نکته سوم:

امام صادق علیه السلام فقط به ابو حمزه فرمودند این دعا را بخوان؟
خدا در قرآن می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ.» (بقره/۴۴)

به دیگران می‌گویید کار خوب کنند، ولی خودتان نمی‌کنید؟

در روایات ماست که اهل بیت علیهم السلام هر دستوری می‌دادند، اولین عاملش خودشان بودند. یعنی وقتی که به ما می‌گویند دعا کن، ابتدا خودشان دعا کردند.

وگر نه من بدبخت کجا؟ دعای من کجا؟

پس یعنی خود امام صادق علیه السلام هم می‌فرمایند:

فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَ أَوْفَرَ الْجَزَاءِ.

✓ این جایگاه ابا الفضل العباس علیه السلام ست!

مثال بزنم:

یک موقع همه آدم‌های دنیا برای موفقیت فلان دانشجو دعا می‌کنند که الهی موفق بشود. اما یک موقع رئیس دانشگاه می‌گوید این دانشجو بالاترین رتبه را دارد.

حرفی که رئیس می‌زند، دیگر دعا کردن نیست، بلکه بیان جایگاه است.

وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَ أَوْفَرَ الْجَزَاءِ، یعنی ائمه علیهم السلام که خودشان مالکان و زمامداران دنیا هستند و تاج سر، ولی در بین همه آدم‌های دنیا آن پاداش و حقوقی که خدا می‌دهد، بالاترین رتبه حقوقی مال قمر بنی‌هاشم ابا الفضل العباس علیه السلام است.

یعنی بین همه آدم‌های دنیا، غیر از چهارده معصوم علیهم السلام، بیشترین پاداشی که خدا می‌دهد، مال اوست.

بعد «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.» (الرحمن/۶۰)

بین ابا الفضل العباس علیه السلام چه کردند!

لذا جلوتر در زیارتشان می‌خوانیم:

«وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنَزِلًا وَأَفْضَلَهَا غُرْفًا.»

اگه پرسیدند بزرگ‌ترین جای بهشت مال کیست؟ بگو امام صادق علیه‌السلام فرمودند: مال ابوالفضل العباس علیه‌السلام است.

مرحوم حبیب‌الله کاشانی قصه‌ای را آوردند که در عباس‌آباد هند اتفاق افتاده است.

(هندی‌ها امام‌باره درست می‌کنند. چون راهشان به حرم‌ها دور است.)

بارگاه ابوالفضل العباس علیه‌السلام را درست کردند، تعزیه داشتند. اما کسی که خوش چهره و خوش قامت باشد که نقش حضرت عباس علیه‌السلام را به او بدهند، پیدا نکردند.

یک پسری بود زیبا و تنومند که بابایش تمایل شدید به سقیفه داشت.

گفتند تو نقش حضرت عباس علیه‌السلام را می‌گیری؟

گفت آئی جانم فدایش!

کلاه‌خودی سرش گذاشت، یک پارچه سبز و زره هم به او دادند، نقش را گرفت.

شب که آمد خانه، تا وارد شد، بابایش زد زیر گوشش، گفت چی کار کردی امروز؟

گفت: در تعزیه، نقش ابوالفضل را بازی کردم.

بابا گفت: تو نمی‌دانی من از او بدم می‌آید؟

یک دست بچه‌اش را قطع کرد، دست دیگرش را هم زخم زد.

همسرش آمد جلو که از بچه دفاع کند، همسر را هم زد خونین کرد. جفتشان را با این وضعیت از خانه انداخت بیرون.

اینجا آمدند عباس‌آباد هند، جایی که امام‌باره حضرت عباس علیه‌السلام است، پناه آوردند.

از بس خون از آنها رفته بود، مادر و فرزند بی‌هوش افتادند.

مادر می‌گوید خواب دیدم یک بانویی آمدند کنارم نشستند، دست به سرم کشیدند، فرمودند: چی شده؟

گفتم به‌خاطر ابوالفضل العباس پسرک خورد، منم رفتم دفاع کنم، منم کتک خوردم.

فرمودند من حالت را خوب می‌کنم.

شروع کردند نوازشم کردند. هر کجا که دست می‌کشیدند، زخمم خوب می‌شد.

گفتم شما کی هستید؟

فرمودند: مادر ابوالفضل هستم.

گفتم حضرت ام‌البین هستید؟

فرمودند: نه، من فاطمه زهرا هستم. من مادر ابوالفضل هستم.

می‌گوید گفتم پس به داد پسر هم برسید. دستش قطع شده، دارد خون از او می‌رود.

گفت پسر ابوالفضل را فرستادم به داد او برسد.

می‌گوید بلند شدم، دیدم دست پسر چسبیده و هیچ خونی از او نمی‌رود. گریه می‌کند، می‌گوید یا ابوالفضل!

گفتم چی شده؟

گفت دیدم آمد بالای سرم، به من فرمود دستت را بچسبان. بعد یک نگاهی به من کردند، دعایم کردند، حالم خوب

شد. گفتم آقا، دستتون را ببوسم. نگاه کردم دیدم دست در بدن ندارند.

چه شد آن دسته بلندی که به آوای بلند / دعوی‌ات بود که من بازوی حیدر دارم

الهی بیدین المقطوعین، به دوتا دست ابوالفضل، آی مردم، «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»، به دوتا دستی که همه امید

ابی‌عبدالله است، به دوتا دستی که همه آرامش رقیه‌شان بود، عَجَلْ لِمَوْلَانَا الْغَرِيبِ الْفَرَجِ!

حالا از درب خانه ابوالفضل العباس علیه‌السلام کجا برویم؟ چه روضه‌ای برایت بخوانم؟

شعر آسید حیدر حلّی را شنیدید؟

الله یا حامی الشریعة اتقرّ و هی کذا مروعة...

شعرش را که می‌گفت، به همه می‌داد، اما قبل محرم یک شعر خاص می‌گفت، به هیچ‌کس نمی‌داد. روز اول محرم، کنار

امام حسین علیه‌السلام، برای خود ارباب می‌خواند.

آن سالی که این شعر را گفت:

الله یا حامی الشریعة اتقرّ و هی کذا مروعة بک تستغیث و قلبها لک عن جوی یشکو صدوعه

قد مزقت ثوب الاسی وشکت لواصلها القطیعه فالسیف ان به شفاء قلوب شیعتک الوجیعه..

می‌گوید از حلّه راه افتادم، پیاده بروم کربلا، توی راه یک آقایی آمدند کنارم.

(الهی اربعین توی رفتن به سمت کربلا، بیاید کنارت. الهی توی آن شلوغی یک لحظه هم شده تنت به پیکر مبارکش

بخورد.)

آقا فرمودند: آسید حیدر، داری می‌روی کربلا شعرت را بخوانی؟

__ بله.

فرمودند: خب شعرت را برای من بخوان.

می‌گوید شعر پارسال را خواندم.

فرمودند: این نه.

شعر دو سال پیش را خواندم، باز فرمودند نه. این شعر را بخون: الله یا حامی الشریعة...

می‌گوید من هم تعجب نکردم که این شعر را هیچ‌کس جز خودم خبر ندارد. شروع کردم خواندن، تا به اینجا رسیدم: آقا جان، ما بیچاره‌ایم، اما به‌خاطر ما نه، ارباب روی زمین هستند، بیا بلندشان کن، خیلُ العدی دارند اسب‌هایشان می‌آیند!

مَاذَا يُهَيِّجُكَ إِنْ صَبَرْتَ لَوْعَةَ الطَّفِّ الْفَظِيْعَةِ
حَيْثُ الْحُسَيْنِ عَلَى الثَّرَى خَيْلُ الْعَدَى طَحَنَتْ ضُلُوعَهُ
صدای حق‌هق بلند شد.

می‌گوید یک بیت دیگر که خواندم، دیدم که زانوهای آقا لرزیدند، زمین افتادند.

بعد از این بیت فرمودند: سید حیدر، بگو شیعه‌ها برای آمدنم دعا کنند.

این را گفتند و ندیدم‌شان.

آن یک بیت چی بود؟

و رَضِيْعُهُ بِدَمِ الْوَرِيدِ مُخَضَّبٌ فَأَطْلُبُ رَضِيْعَهُ

(ورید یعنی خون رگ گردن. یعنی شیرخواره‌اش، همه پیکرش با خون گردنش غسل داده شد.)

برای این خون بیا یا صاحب الزمان!

امشب کار دست دو تا باب الحوائج است: یک طرف اباالفضل العباس، یک طرف این شش ماهه.

می‌دانید بعد از اباالفضل، دیگر شکلِ استنصارِ ابی‌عبدالله عوض شد!

تا اباالفضل بود، فقط می‌فرمودند: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي.

حضرت عباس علیه‌السلام که خوردند زمین، ارباب دیگر می‌گفتند: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟

کسی هست بیاید از این حرم دفاع کند؟

صدای ضجّه زنان بلند شد.

ارباب دویدند، فرمودند: من دلم نمی‌خواهد تا زنده‌ام کسی صدای گریه ناموسم را بشنود.

(دو، سه روز دیگر همه مردم شام می‌شنوند صدای ضجه زینب کبری را.)
 این شش ماهه دیگر جان نداشت گریه کند. دهان باز می‌شد، اما دیگر صدایش جوهره نداشت. توان گریه نداشت.
 بچه قنداقی دست و پایش را زیاد تکان می‌دهد، اما دیگر جان نداشت دست و پایش را تکان بدهد.
 گفتند یا ابا عبدالله، تا فرمودید هَلْ مِنْ نَاصِرٍ، خودش را از روی گهواره انداخت، یعنی من هستم بابا!
 و جاء حسین علیه السلام علی باب الخيام و قال: یا أختاه، ایتینی بولدی الرضیع حتی أودّعه.
 شش ماهه‌ام را بیاور با او وداع کنم.
 زینب کبری آمدند شش ماهه را از بی‌بی رباب بگیرند.. لحظات آخر است توی بغل رباب است..
 هوا گرم است، رویش را بیوشان / به پیش باد، مویش را بیوشان
 به دست حرمله، تیر و کمان است / سفیدی گلویش را بیوشان
 آخ لب‌های این باب الجوائج چطور بود؟
 صارتا کَالْخَشَب. عین چوب خشک به هم می‌خورد.
 یا حسین، أَنْظِرْ الی شَفْتَيْهِ. نگاه کن لب‌های این شیرخواره را..
 ارباب، آقازاده را بغل گرفتند، رداء روی صورتشان کشیدند که آفتاب به صورتش نتابد..
 وَكَانَ الْحُسَيْنُ يُضَلِّلُهُ بِرِدَائِهِ.

آی مردم! امروز روی نیزه، زیر آفتاب بود سر شش ماهه..
 آی مردم! فردا صبح زیر آفتاب است سر شش ماهه..
 آی مردم! چهل منزل زیر آفتاب است سر شش ماهه..
 بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید / اصغر ز قحط آب، سر انگشت مادرش
 زآن تشنگان هنوز به عباس می‌رسد / آه رباب و گریه‌ی نوزاد پرپرش...

حسین آمد به میدان و علی اصغر در آغوشش
 چو ابری بر روی ماهی عبای شاه، روپوشش
 دیدند ابا عبدالله یک چیزی را را روی دست گرفتند:
 _ یا قوم إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي، به من رحم نمی‌کنید؟ فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ الرَّضِيعَ..

ببینید، ببینید، گلم رنگ ندارد / اگر آمده میدان، سر جنگ ندارد
اما تَرَوْنَه كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا..

توی روضه این شش ماهه خدا می داند یک جمله است که جگر عالم را کباب کرده است. نوشتند:
فَبَالِغَ الْحُسَيْنِ فِي الطَّلَبِ!
یعنی ابی عبدالله یک بار نگفتند آبش بدهید، هی می گفتند بگیرید یک ذره آبش بدهید.
فَبَالِغٌ، یعنی اصرار کردند ابی عبدالله!

هرچه آمد به سرم، دست به زانو نزدم / جز خداوند به عمرم به کسی رو نزدم
آی مردم! من که از اول عمرم به کسی رو نزدم / رو زدم آب بگیرم، پسر مرا کشتند
فرماه حرمه بِسَهْمٍ مُّحَدَّدٍ مَسْمُومٍ لَهُ ثَلَاثَةُ شُعَبٍ، فَذُبْحَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ...

ای حرمه آتش بگیری / کردی مرا آخر دچار سر به زیری
این گل کجا، تیر سه شعبه...
ای حسین!

رَحِمَ اللَّهُ وَ غَفَرَ اللَّهُ مَنْ نَادَى يَا حُسَيْن!
اللهم عجل لوليک الفرج